**درس خارج اصول استاد معظم حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14031018**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در حقیقت واجب تخییری است مرحوم آخوند وجوه مختلفی را در این تعیین حقیقت واجب تخییری بیان می­کنند بعضی از این وجوه را در ضمن بحثهایی که تحلیل و بررسی که می­کنند وجه های آن را تقسیم می­کنند به چند احتمال. اینکه واجب تخییری چیست وجه اولی که مرحوم آخوند ذکر می­کنند که واجب تخییری یک صنف وجوب خاص هست یک وجوبی داریم که آن واجب را نمی­شود اصلاً ترک کرد یک موقعی نمی­شود ترک کرد مگر الا الا بدلاً یک همچین تعبیری می­کنند.

 وجه دوم واحد لابعین. واجب، واجب لابعین باشد این واجب لابعین را بعداً مرحوم آخوند در ضمن بحث می­گوید که ما نمی­توانیم قائل بشویم که وجوب تخییری یک وجوب واحد لابعین برمی­گردد لامفهوماً و لامصداقاً در واقع دو وجه می کند بنابراین تا اینجا با تبیینی که بعداً دارند سه وجه ذکر کردند

 یک وجه چهارمی این هست که هر دو عدل، واجب هستند ولی انجام یکی از عدلها مسقط وجوب دیگری است.

 وجه پنجم المعین عندالله. وجوب المعین عندالله خب این هم پنج تا.

 بعد هم یک وجه ششمی را ذکر می­کنند و آن وجوب جامع. جامع بین این دو تا.

 این شش تا وجهی هست که در کفایه ذکر شده تو اینها دو تا وجه آن یکی واحد لابعین مصداقی و وجوب معین عندالله. وجوب معین عندالله یعنی آن به تعبیر آقای جزایری المستکشف باختیار المکلف اینکه مکلف هر کدام را که اختیار می­کند ما کشف می­کنیم که آن واجب بوده این لابعین مصداقی و معین عندالله هر دو آن یک جهت مشترکه ای دارند که این را باید یک توضیحی در مورد آنها بدهیم که اصلاً تصویر دارد یا تصویر ندارد آن جهت این است که اصلاً وجوب آیا به خارج تعلق می­گیرد یا به تعبیر دیگر آقایان تاویل می­کنند خارج ظرف سقوط تکلیف است نه ظرف ثبوت تکلیف این یک عرض کنم مقدمه ای که در این بحث باید به آن پرداخت.

 یک وجه دیگری هم در بحث واجب تخییری هست که مرحوم آخوند در کلامشان نیاوردند و آن وجه از خیلی از این وجوه مهمتر است و آن اینکه بگوییم وجوب تخییری، وجوب مشروط است هر یک از اینها مشروط هست به عدم اتیان به دیگری این وجه با وجهی که وجه پنجمی که ذکر کردند به حسب ظاهر متفاوت است وجوب کل منهما مع السقوط بفعل احدهما این هست که هر دو اینها واجب است ولی فعل احدهما مسقط است در مرحله امتثال اثرگذار هست اینکه این دو تا وجه مختلف شده روی این مبنا هست که خیلی از آقایان دارند که مرحله امتثال و سقوط تکلیف غیر از مرحله ثبوت تکلیف هست و ممکن است یک شی ای مسقط تکلیف باشد بدون اینکه در مرحله ثبوت تکلیف اثرگذار باشد حالا اینها نکاتی هست که من قبل از اینکه وارد به این وجوه بشوم این دو تا نکته را امروز می­خواهم روی آن تذکر بدهم یکی بحث آیا وجوب به خارج تعلق می­گیرد یا نمی­گیرد نکته دوم اینکه آیا مرحله سقوط تکلیف با مرحله ثبوت تکلیف اینها به همدیگر مرتبط هستند گره خوردند یا گره نخوردند

 اما آن بحث اول. مرحوم آخوند در بحث اجتماع امر و نهی قائل هست که اجتماع امر و نهی محال است اجتماع امر و نهی را محال می­دانند و متعلق تکالیف را خارج می­دانند ولی آقایان دیگر نوعاً می­گویند متعلق تکلیف خارج نیست عنوان است نه معنون و روی همین جهت قائل به جواز اجتماع امر و نهی می­شوند ما در آن بحث اجتماع امر و نهی این تعبیر را می­کردیم حالا من که این به نظر می­رسد یک مقداری اصل اینکه تکلیف به عنوان تعلق می­گیرد یا معنون تعلق می­گیرد بحث لفظی است تا حدودی یعنی این اختلاف ناشی از یک نوع ضیق خناق در الفاظ هست و امثال اینها حالا من یک توضیحی ابتدا بدهم بعد بحث را باز کنم ببینید تکالیف ناشی از یک مثلاً حب و بغضی هست که شارع دارد حالا قبل از حب و بغض هم یک سری مصلحت و مفسده ای هست که وجود دارد محط مصلحت و مفسده خارج است بدون تردید خب آن چیزی که محصل غرض شارع در اوامر هست آن خارج هست و آن چیزی که محصل مبغوض شارع هست یعنی مفسده به او قائم هست خارج است نماز خارجی هست که تنهی عن الفحشا و المنکر هست شراب خارجی هست شرب خارجی شراب هست که مفسدةٌ للعقل است ببینید مقدارش روشن هست مرحله بعدی که مرحله حب هست حب در واقع به خارج تعلق می­گیرد یعنی آن چیزی که شارع آن را دوست دارد آن فعل خارجی؛ فعل خارجی محبوب هست محبوبیت تعلق می­گیرد به خارج حالا یک توضیحی دارد که بعد عرض می­کنم

شاگرد: این‌که در روایات گفته شده نیّت مؤمن از عملش بهتر است، چگونه با این مطلب قابل جمع است؟

 نه حالا آن را فعلاً بحث زاویه این چیزها را نیاورید بحثهایی که خودش بحث اصل را کج می­کند نیاورید.

 خیلی طلب شارع به خارج به آن معنا نمی­تواند تعلق بگیرد یعنی اگر خارج یعنی ظرف خارج یا ظرف وجود شی است یا ظرف عدم شی است اگر شی وجودش را فرض کنیم الموجود لایوجد. موجود که دوباره موجود نمی­شود الموجود لایوجد ثانیاً اگر ظرف عدم را فرض کنیم المعدوم لایکون موجوداً. بخواهیم معدوم را موجود برای او حمل کنیم اجتماع نقیضین پیش می­آید و خارج هم یا ظرف وجود تکلیف است وجود مکلف به است یا ظرف عدم مکلف به است یعنی در خارج آن متعلق تکلیف یا موجود است یا معدوم است اگر موجود باشد بگویید به آن متعلق به قید وجود تعلق می­گیرد ضرورت بشرط محمول است بفرمایید تعلق وجود به موجود است که امکان ندارد اگر به معدوم تعلق بگیرد اجتماع نقیضین پیش می­آید و اینها خب این اصل مشکلی است که آقایان به همین خاطر می­گویند تکلیف نمی­تواند به خارج تعلق بگیرد به معنون تعلق بگیرد تکلیف حتماً باید به عنوان تعلق بگیرد

 ولی به نظر می رسد کلمه تعلق این خودش غلط انداز است این تعلق که ما می­گوییم ما برای اینکه بحث یک مقداری روشنتر بشود یک اصطلاحی را و یک نگاه دیگری به شیوه شکل گیری قضایا انجام دادیم که بحث یک مقداری فکر می­کنم با این ادبیاتی که مطرح می­کنم روشنتر بشود دنبال بشود البته در ادبیات متعارف هم می­شود این بحث دنبال بشود ولی این ادبیاتی که من می­خواهم دنبال بکنم این ادبیات فکر می­کنم روشنتر بشود ما می­گفتیم که قضایای حملیه به دو شکل هست یکی مفاد کان یکی مفاد صار وقتی ما می­گوییم زیدٌ عالمٌ ،زید را لابشرط از عالمیت در نظر می­گیریم عالمیت را برای آن حمل می­کنیم در قضایای کان موضوع لابشرط از محمول باید فرض بشود چون بشرط شی از محمول باشد در حد شرط محمول است بشرط لا از محمول ملاحظه بشود اجتماع نقیضین است بنابراین زیدِ عالم را نباید بگوییم عالمٌ. زید لاعالم را هم نباید بگوییم عالمٌ زیدی که نسبت به عالمیت و لاعالمیت لابشرط ملاحظه شده این را عالمیت برش بار می­کنیم در قضایای این قضایایی که نوعاً هست و آقایان هم معمولاً قضایا را به این شکل دیدند ولی یک مدل قضایای دیگری هست که برای فهم حقیقت تکلیف، این مدل قضایا لازم است آن قضایا به مفاد صار است ما می­گوییم زیدٌ صار عالما زیدٌ صار عالما اگر آن بیانی که در مورد عرض کنم قضایای کان مطرح کردیم که موضوع لابشرط نسبت به وجود محمول و عدم محمول باید اخذ بشود این در قضایا به مفاد کان است اما در قضایایی به مفاد صار لازم نیست این طوری ملاحظه بشود چطور چون معنای صار این است که موضوع تغییر می­کند ما می­گوییم زیدٌ صار عالما یعنی زیدی که عالم نبود عالم شد مقید به عدم است اصلاً موضوع، مقید به عدم محمول است چون مفاد قضیه صیرورت و تحول موضوع من حالٍ الا حالٍ است یک تعبیری در بحث ترتب آقایان دارند که مفاد ترتب بدّل الفرض هست تعبیر بدّل الفرض آنجا مرحوم حاج شیخ در درر هم خیلی روی آن تاکید می­کند و امثال اینها این شبیه همین است حالا من بعداً بحث ترتب را ان شاءالله رسیدیم این تبیین ترتب با این اصطلاحات و این چهارچوب فکری که عرض می­کنم را خواهم کرد ان شاءالله ما در واقع می­گوییم زیدی که او را ناعالم فرض کردیم و در حال ناعالمیت لحاظش کردیم از این حال به حال عالمیت تبدیل شده تبدیل فرض تبدیل حالت یک نوع حرکت در قضیه وجود دارد یعنی از یک حرکتی قضیه ما حکایت می­کند که از مبدا زید لاعالم این حرکت شروع می­شود به زید عالم ختم می­شود یعنی این حرکت ما یک مبدا حرکت داریم یک منتهی حرکت داریم از یک حالت به حالت دیگر تبدیل می­شود یعنی زید لاعالم تبدیل شده به زید عالم. زید لاعالم حرکت کرده و به زید عالم رسیده یک مبدا حرکت داریم یک منتهی حرکت این تصویری از قضایا و مفاد صار است

شاگرد: آقایان در تحلیل مفاد قضایا صرفاً مبدأ را مدّ نظر قرار داده‌اند؟

 آقایان اصلاً این حالت حرکت را ثباتی در نظر گرفتند قضیه ای که یک موضوع و محمول ممکن است موضوع ممکن است حرکتی کرده باشد به طرف محمول به این شکل قضیه را ثبات در نظر گرفتند البته قضایای صار را هم به یک معنا می­توانیم همه اینها را به قضایای کان برگردانیم این طور نیست که به آن تبیینی که آقایان کردند اشکالی داشته باشد ولی به نظر من سخت تر هست بیان مطالب با آن ادبیات این که من این ادبیات جدید را برای روشن شدن مطلب دارم دنبال می­کنم نمی­خواهم بگویم آن ادبیات غلط است حالا یک توضیحاتی دارد نمی­خواهم با آن ادبیات بحث را دنبال کنم

 خب ما در جایی که شارع به مکلف می­گوید صلّ، این صلّ امر به صیرورت است امر به تبدیل فرض است فرض کنید به زید می­گوییم علّم. این علّم یعنی چه یعنی صِر عالما آن چیزی را که قضیه به مفاد صار در قضیه حملیه مطرح است قضیه طلبیه بازگشت آن امر به صیرورت است خب حالا که امر به صیرورت هست خب سوال این طور مطرح شده بود که آیا تکلیف به خارج تعلق می­گیرد یا به ذهن تعلق می­گیرد این طوری گفته شده بود دیگه و برای اثبات اینکه متعلق تکلیف معنون است نه عنوان گفته شده بود که ظرف خارج یا ظرف وجود معنون است یا ظرف عدم معنون است با وجود معنون موجود وجود دیگری تعلق نمی­گیرد با ظرف عدم هم به معدوم که وجود تعلق نمی­گیرد پس بنابراین ما باید این ظرف را یعنی متعلق امر را عنوان بگیریم نه معنون این تقریب

 این تقریب بر مبنای این است که قضایا را ما با نگاه خود مفاد کان باشد ولی اگر مفاد صار باشد ما اصلاً می­گوییم نه تکلیف به خارج از حد تعلق می­گیرد ولی خارجی که اصلاً تکلیف تعلق می­گیرد به خارجی که از معنون خالی است به عدم مفاد صار است یعنی می­گوید ای کسی که عالم نیستی عالم شو یعنی خطاب به غیر عالم است می­گوید ای غیر عالم، عالم شو خطاب به کسی هست که نماز نخوانده غیر مصلی است ای کسی که به وصف غیر مصلی متصف هستی اتصاف به وصف غیر مصلی ظرف خارج است اصلاً نه ظرف ذهن اتصاف به غیر مصلی در ظرف خارج است می­گوید ای کسی که در ظرف خارج غیر مصلی هستی این ظرف خارج را تغییر بده ظرف خارج را از غیر مصلی بودن تبدیلش کن به ظرف صلاة تو غیر عالم هستی این غیر عالم را تبدیل کن به عالم غیر عالم در کجا هستی در خارج هستی دیگر یعنی اگر من امر نکرده بودم حالا این هم که می­گوییم ظرف را تغییر بده ظرف فرضی است نه ظرفی که واقعاً در خارج تحقق داشته باشد یعنی ما در عالم خارج یک ظرف فرضی داریم این که لولا الامر، خارج، یک ظرف عدم دارد این عدم فرضی خارجی، عدم مفروض خارجی را می­خواهد تبدیل کند به وجود خارجی پس بنابراین ما می­گوییم اصلاً تکلیف از یک حرکت

شاگرد: قضایای مشتمل بر نهی را چگونه تحلیل می‌کنید؟

آن برعکسش است حرکت از وجود به عدم است

 وجود فرضی از وجود یعنی اگر من امر نکرده بودم این شرب خمر تحقق می­کرد این شرب خمری که در عالم خارج اگر من امر نکرده بودم محقق بود می­خواهم آن ظرف خارج را تغییر بدهم خب این تبیینی هست که بر این قضیه است ولی اینجا یک نکته ای وجود دارد ما در واقع این که از یک جهت کلام مرحوم آخوند درست است از یک جهت کلام مرحوم آخوند درست است که متعلق تکلیف خارج است یعنی آن وصفی که می­خواهد تغییر کند یک وصف خارجی است از آن وصف خارجی به وصف خارجی دیگر حرکت می­خواهد صورت بگیرد ولی وصف خارجیِ محقق نیست وصف خارجی مفروض هست و این فرض در عالم ذهن است یعنی به یک معنا ما این که آقایان این مطلب را وجداناً دیدند که آن خارج به خارجیت است نمی­تواند متعلق تکلیف باشد درست هم هست اینکه عرض کردم یک مقداری این بحث، الفاظ در آن رهزن شده و مسیر بحث را کج کرده به خاطر همین هست که ببینید ما در واقع از یک حالت خارجی فرضی می­خواهیم مخاطب را به حالت واقعی دیگر برسانیم آن حالتی که قبلاً بوده حالتی نبوده که در خارج تحقق خارجی داشته باشد تحقق آن فرضی است ولی تحقق آن را ما در خارج فرض کردیم در خارج فرض کردیم نه ذهن یعنی این که تعبیری که آقایان دارند که تکلیف به عنوان تعلق می­گیرد من حیث عنه کاشفٌ عن الخارج به یک معنا درست است یعنی به این معنا که ما حالا این تعبیر را هم که آقایان. آخر آقایان تعبیرشان این است که تکلیف تعلق می­گیرد به عنوان عنوانی که نسبت به معنون خارجی لابشرط هست از وجود و عدم نه من این طوری تصویر نمی­کنم تصویر را به خود خارج قرار می­دهم ولی مقید به عدم اصلاً نه مقید به وجود ولی می­خواهم بگویم آن حالت فرضی عدمی در تکلیفِ وجودی امر به تبدیل این حالت عدمی فرضی به حالت وجودی شده در نهی حالت وجودی فرضی که لولا النهی این شی موجود می­شد این حالت فرضی وجودی را می­خواهیم عدمی کنیم یعنی هر دو اینها تبدیل یعنی یک نوع حرکت در خارج هست ولی حرکت نه واقعی حرکت از یک حالت فرضی به یک حالت عینی

مرحوم آخوند که آنجا می­خواهد در واقع عرض کنم خدمت شما چون می­گوید اجتماع امر و نهی محال است می­گوید چون در واقع شما از یک حالت فرضی خارجی به یک حالت خارجی دیگر می­خواهید برسید حرکت شما یک مبدا دارد یک منتهی دارد منتهی حرکت نمی­تواند متناقض باشد حرف مرحوم آخوند این است منتهی حرکت نمی­تواند متناقض باشد پس بنابراین با این بیان که تکلیف به عنوان تعلق می­گیرد بنابراین اجتماع امر و نهی جایز است این تقریب ناتمام است چون ولو حالا به عنوان هم تعلق بگیرد عنوان برای تحقق خارجی است یعنی تکلیف حالا من با تعبیری که ادبیاتی که من عرض کردم یک حالت فرضی خارجی را می­خواهیم تبدیل کنیم به یک حالت واقعی خارجی. نمی­شود گفت حالت خارجی متناقض وجود داشته باشد یعنی مبدا حرکت ما چندان مهم نیست منتهی حرکت نمی­تواند متناقض باشد منتهی حرکت نمی­تواند متناقض باشد پس بنابراین این تقریبی که آقایان می­کنند که اجتماع امر و نهی جایز است این مطلب درست نیست و کاشف آن هم این مطلب هست حالا یک نکته ای را عرض می­کنم اصلاً من به نظرم بحث اجتماع امر و نهی از مسیر اصلی خودش منحرف شده نکته اصلی اجتماع امر و نهی این بحث نیست حالا اشاره کنم بد نیست ببینید تکلیف گاهی اوقات به صرف الوجود یک طبیعت تعلق می­گیرد گاهی اوقات به مطلق الوجود طبیعت تعلق می­گیرد این بحثی که آقایان مطرح می­کنند که عرض کنم تکلیف به خارج تعلق می­گیرد یا به مفهوم تعلق می­گیرد هم در جاهایی که به مطلق الوجود تعلق می­گیرد می­آید هم در جاهایی که به صرف الوجود تعلق می­گیرد می­آید حالا ببینید اگر شارع بگوید که اکرم العالم همه علما واجب الاکرام باشد اکرم العالم یعنی هر عالمی را باید اکرام کرد احترم یعنی احترام مومن را رعایت کن خب احترام همه مومنها باید احترامشان رعایت بشود به نحو مطلق الوجود از آن طرف آیا می­شود که ما بگوییم که مطلق عالم، واجب الاکرام هستند مطلق مثلاً فاسق هم محرّم الاکرام هست یعنی شارع بخواهد احترام عالم تک تک افرادش رعایت بشود احترام فاسق تک تک افراد آن هم رعایت نشود این معقول است یعنی شارع من را تحریک کند به اینکه احترام عالم یعنی تک تک افراد عالم را محقق کنم از آن طرف در مورد فاسق احترام هیچ یک از افراد فاسق را نباید رعایت کنم این که معقول نیست نسبت به عالم فاسق بالاخره باید احترام بکنم یا نباید احترام بکنم اگر آن بحثی که شما می­گویید تکلیف به عنوان تعلق گرفته نه به معنون آن حرفها را بزنیم خب عنوان عالم با عنوان فاسق فرق دارد ولو اتفاقاً در یک جا منطبق می­شوند ما بالوجدان می­فهمیم که شارع نمی­تواند من را بگوید احترم بالعالم از آن طرف بگوید که لاتحترم بالفاسق احترام عالم را رعایت کن احترام فاسق را رعایت نکن چرا به دلیل اینکه شارع مقدس می­خواهد در خارج احترامهای همه عالمها انجام بشود و می­خواهد در خارج احترام فاسق انجام نشود بالاخره عالم فاسق یا باید احترامش در خارج تحقق پیدا کند یا لااحترام آن تحقق پیدا کند نمی­شود که در عالم خارج هم احترام آن تحقق پیدا کند هم لااحترام آن تحقق پیدا کند به تعبیری که من در بحث حرکت گفتم نمی­شود منتهی حرکت من احترام العالم باشد بجمیع افراده و منتهی حرکت من عدم احترام فاسق باشد به جمیع افراده این وجداناً این روشن است که اجتماع امر و نهی در جایی که امر به نفع مطلق الوجود باشد و نهی به نفع مطلق الوجود باشد محال است اگر آن اشکال بحث تعلق امر به عنوان معنون صحیح باشد فرقی بین اینها نیست بحث اجتماع امر و نهی اینجا نیست اصلاً بحث اجتماع امر و نهی جایی است که امر به صرف الوجود تعلق گرفته نهی به مطلق الوجود تعلق گرفته آنها بحثش فرق دارد که حالا در بحث چیز به آن خواهیم پرداخت اجتماع امر و نهی ان شاءالله یعنی بنابراین بیان مرحوم آخوند که می­گوید متعلق امر خارج است بنابراین اجتماع امر و نهی را جایز دانسته این هم ناتمام است چون بحث ما عمدتاً اجتماع امر و نهی در جایی است که امر به طبیعت تعلق گرفته به صرف الوجود طبیعت تعلق گرفته از یک طرف شارع گفته صل وقتی صل که گفته تک تک افراد صلاة که مأموربه نیست حرکت به سمت تک تک افراد که نیست این صلاة صلاة این صلاة صلاة در خانه خودم صلاة در خانه رفیق من که به من اجازه داده است و صلاة در خانه غصبی به همه اینها که امر نشدند امر به یکی از اینهاست بحث سر این است که امری که به یکی از اینها هست و تحریکی که به یکی از اینها هست با تحریک به عدمی که نسبت به یکی معین است قابل جمع بعد می­گویند قابل جمع نیست آن بحث دیگر دارد آن بحثش مستقل از این بحث است یعنی ما ممکن است قائل به جواز اجتماع امر و نهی بشویم با وجودی که متعلق امر را هم خارج می­دانیم با وجودی که متعلق امر و نهی را هم خارج می­دانیم خب این را داشته باشید بنابر این بحث این است که نفس این که امر می­تواند به خارج تعلق بگیرد. تعلق امر به خارج اشکالی ندارد ولی معنای تعلق این است معنای تعلق این است که منتهی حرکتی که امر برای تحقق این حرکت صادر شده است خارج است منتهی حرکت نه مبدا حرکت چون مبدا حرکت حتماً باید اگر هم ما عرض کردیم حتی اگر ما هم که می­خواهیم بگوییم مبدا حرکت خارج است خارج واقعی نیست خارج فرضی است خارج فرضی یعنی همان ذهن خارج فرضی به این معنا یعنی ذهن بنابراین آن چیزی که متعلق را اگر به اعتبار مبدا حرکت بگیریم مبدا حرکت خارج نیست اگر متعلق امر را به لحاظ منتهی بگیریم منتهی خارج است و در این بحث هم همین بحثها وجود دارد که اینها نکاتی هست که من این را فردا حالا یک نکته ای هست که مرحوم امام یک بیانی دارند که این را من فردا می­خواهیم یک توضیحی بدهم ایشان خیلی وقتها یک اشکال عامی دارند در مواردی که مثلاً آقایان می­گویند که یک شی ممکن است به خاطر اجاره، امر پدر امثال اینها واجب بشود حاشیه عروه مکرر این اشکال را می­کنند که این معقول نیست آقایان مثلاً می­گویند الصلوات الواجبه اقسام صلوات یکی از صلوات ما یجب لاستیجار او للشرط ضمن عقدٍ أو چه از این طور. مرحوم امام نوعاً آنجا اشکال می­کند که این مطلب معقول نیست و اشکال مرحوم امام را هم نوعاً جدی نگرفتند آقایان و گفتند اشکال درستی نیست ولی خیلی وقتها با وجودی که گفتند اشکال درستی نیست یک بیان درست و درمان در پاسخ کلام مرحوم امام نگفتند حالا این مطلب را ملاحظه می­کنید من فردا این را توضیح می­دهم که مفید هست در فهم این بحث اینجایی ما و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد .